

است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مدینه داشتند و آن الگوی مطلوب الگویی بود که حکومت با مردم و جامعه یکی شده بود و دیگر فاصله‌ای بین حاکمیت و مردم نبود. یعنی نهادی مستقل از مردم به نام دولت وجود نداشت. این الگو، در واقع الگوی مطلوب انقلاب اسلامی است. یعنی هر چه بیشتر مشارکت و مسئولیت مردم افزایش پیدا کند به همان میزان از تمرکز و اقتدار حاکمیت و دولت کاسته می‌گردد. این یک نکته است که در چنین فضایی هم مردم احساس مسئولیت می‌کنند، همه مشارکت می‌کنند، دولت با مردم یکی می‌شود و فاصله‌ای بین مردم و دولت احساس نمی‌شود. بخشی از این فضا محقق شده اما بخش دیگرش محقق نشده که باید به دنبال تحقیقش برویم. بحث بعدی سوء استفاده‌ی حاکمیت از دین بود. یعنی حاکمیت در دوران قبل از انقلاب به نوعی از احساسات و زمینه‌های مذهبی مردم برای تقویت خود استفاده می‌کرد. در حالی که انقلاب به دنبال این بوده و هست که خودش و اقتدار خودش و اقتدار جامعه را در خدمت دین و گسترش دین و تحقق دین قرار بدهد. یعنی خودش را و داشته‌های خودش و جامعه را برای دین و افزایش دین‌داری هزینه بکند و البته مشروعیت و چرایی وجود خود را هم از دین بگیرد. اما مشروعیتش را از دین می‌گیرد که در خدمت دین باشد نه این که از دین مشروعیت بگیرد تا در خدمت افزایش قدرت خودش باشد. این دومین تحولی است که هم ایجاد شده و هم اینکه باید به دنبالش باشیم که ایجاد بشود. اما دیگر تحولی که از تأثیراتی است که انقلاب در نظام سیاسی ما داشته به‌طور خلاصه این بوده است که افق‌های ما را در حوزه‌ی مسائل بین‌المللی دگرگون کرد. یعنی نظام سیاسی ایران که یک نظام کاملاً متوجه به درون بود متوجه به محیط هم شد. نظام سیاسی به تدریج احساس کرد که در قبال بیرون از مرزها هم وظایفی دارد و فرهنگ سیاسی جامعه هم از حد مرزها فراتر رفت. ما در نظام سیاسی پس از انقلاب یک شاخصه‌ای داریم که پیوند خوردن فضای درونی جامعه با فضای فراتر از مرزها است. مثل قضیه‌ی فلسطین و روز قدس، مثل قضیه‌ی توجه نظام جمهوری اسلامی به ملت‌های مظلوم و مستضعف و صحبت‌ها و بیاناتی که از سوی حضرت امام یا رهبری نظام در این خصوص هست، یا این که در قانون اساسی ما به تصریح قید شده که نظام چه وظیفه‌ای در قبال سایر مسلمین و حتی سایر مستضعفین دارد. این تا یک حدودی ایجاد شد. به این معنا که نظام به جای این که فقط معطوف به خودش باشد معطوف به بیرون از مرزها هم شد. فرهنگ سیاسی جامعه‌ی ما هم از جبرگرایی و قضا و قدرگرایی که در گذشته وجود داشت (قبل از انقلاب) به این سمت تغییر پیدا کرد که سرنوشت هر ملتی را خودش تعیین می‌کند و به سمت این آموزه‌ی قرآنی رفت که تنها سازنده‌ی سرنوشت هر ملتی خودشان هستند و نه قضا و قدر، نه جبر، نه فشارهای بیرونی، نه قدرت‌های فرامنطقه‌ای. بلکه خود هر ملتی است که سرنوشت خودش را می‌تواند تعیین کند. یعنی اگر هر نکته‌ی منفی و مثبتی هست از خود ماست. این فرهنگ سیاسی هم پس از انقلاب ایجاد شده اما فراگیر نشده. خوب این تغییراتی که گفتیم کامل نشده یعنی هنوز جامعه‌ی ما نگاهی که به حکومت دارد، نگاهی است که حکومت باید بیاید و مشکلات را حل کند. حل مشکلات خودش را، پاسخ نیازهای خودش را از دولت جست و جو می‌کند و دولت هم این استعداد را دارد که خودش را همه‌کاره فرض کند. یعنی این زمینه آماده است که به جای این که همه‌ی مردم مسئول باشند، فقط دولت مسئول باشد. دولت مقتدر باشد و طبیعی هم است که یک رابطه‌ی یک طرفه‌ای از بالا به پایین بین دولت و مردم وجود داشته باشد. این فضا منجر می‌شود به ایجاد فاصله و شکاف بین دولت و مردم. این زمینه وجود دارد که این اتفاق منفی رخ بدهد و تأثیرات ناشی از انقلاب خنثی شود. این دیگر بستگی به عملکردهای دولت و مردم دارد که آیا به سمت آن الگوهای مطلوب انقلاب بروند و سعی کنند که مسئولیت را همگانی، قدرت را متکثر و همگانی و بالادستی دولت را تبدیل به همدستی و هماهنگی دولت و مردم کنند یا این که نه مثل دوران قبل از انقلاب،

مرسوم است که برای وقوع انقلاب‌ها یک تاریخ مشخص را بیان می‌کنند و آن را سالروز آن انقلاب می‌نامند. اگر مراد از انقلاب یک تغییر سیاسی درون یک نظام سیاسی خاص باشد، اتفاق چندان مهمی رخ نداده است و نباید توقع تغییرات بنیادی در لایه‌های مختلف جامعه داشت. اما اگر مراد از انقلاب یک تغییر مداوم و تحول در همه عرصه‌ها و ساحات اجتماعی باشد، باید آن را در یک دوره تاریخی پیش و پس از سالروز انقلاب درک کرد. انقلاب‌ها که برخاسته از تغییر گرایش‌ها و خواست مردم است، با تغییر نظام سیاسی آغاز و آن‌گاه آن اراده سیاسی تحول در فرهنگ و علم و سامان اقتصادی جامعه را پی می‌گیرد. در طی این مسیر، یعنی مسیر وضع موجود تا تحقق آرمان، فاصله‌ای است که با دستاوردها و ناکامی‌هایی همراه است. در گفتگویی با دکتر محمد صادق کوشکی بررسی دستاوردها و ناکامی‌ها و فاصله‌ها با آرمان‌های انقلاب پرداختیم.

انقلاب ناتمام

از انقلاب تا امروز

بررسی دستاوردها و ناکامی‌های نظام سیاسی ایران

در گفت‌وگو با دکتر محمد صادق کوشکی

انقلاب اسلامی تأثیرات عمیقی بر نظام سیاسی ایران و فرهنگ سیاسی رایج در ایران برجای گذاشته است و به دنبال گسترش این تأثیرات بوده است. تحولات پس از انقلاب گاهی در جهت آرمان‌های آن و گاهی در تضاد و تعارض با آن بوده است. نگاه به افق مطلوب نظام سیاسی ایران نشان می‌دهد که نظام سیاسی کنونی باید متحول شود و شکل کاملاً جدیدی پیدا کند. بخشی از این تحول رخ داده و بخش دیگر آن باید انجام و اجرایی شود. نظام سیاسی ما تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی یک نظام تمرکزگرا و در واقع پذیرای قدرت مطلقه بوده و به نوعی این نظام سیاسی از زمینه‌های دینی نیز برای تحکیم موقعیت خود در ادوار مختلف بهره می‌برده است. تحلیل شما نسبت به این مسائل چیست؟

مردم ایران در همه‌ی دوران‌ها چه قبل و چه بعد از اسلام دیندار بوده‌اند، دولت‌ها هم گاهی سعی می‌کردند به نوعی از این زمینه‌ی مذهبی در ذهن مردم استفاده و قدرت خودشان را در جامعه تثبیت و توجیه نموده و حتی به نوعی کسب مشروعیت نمایند. کاری که انقلاب اسلامی در واقع به دنبال آن بود (که بخشی از این پروژه انجام شده و بخش دیگرش هنوز باید انجام بشود) این است که یک تمرکززدایی بکند. یعنی انقلاب اسلامی الگوی مطلوبش این هست که قدرت به جای این که متمرکز و در اختیار یک نهاد خاصی به نام دولت باشد، متکثر گردد؛ به آن حدی که «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» برسد. یعنی همه عهده دار مسئولیت باشند که اصلاً الگوی مطلوب انقلاب اسلامی همان الگویی

دوباره دولت با قدرت برتر در بالای جامعه بایستد، ناظر باشد، همه کاره و فعال ما یشاء باشد و مردم صرفاً کنش پذیر و مطیع باشند. این تأثیراتی که انقلاب برجای گذاشته را در این موارد می‌توانیم جست و جو کنیم. هنوز این تأثیرات کامل نشده، هنوز این تأثیرات عمیق و نهادینه نشده، به همین خاطر ما هم رفتارها و فرهنگ سیاسی و بقایای نظام سیاسی قبل از انقلاب و هم نمونه‌های متأثر از انقلاب را می‌بینیم. فرهنگ انقلاب اسلامی فرهنگی است که امام می‌آورد و اصرار دارد که انقلاب اسلامی قهرمان نداشته باشد بلکه همه قهرمانش باشند. امام اصرار دارند که حتی مردم را به نوعی رهبر انقلاب معرفی کنند. امام می‌گوید من خدمتگزارم، اگر به من خدمتگزار بگویید بهتر از این است که رهبر بگویید. اما از آن طرف می‌آید می‌گوید که شما بانوان قم رهبران این نهضتید. شما جانبازان رهبران این نهضتید. رهبر من طفل دوازده‌ساله‌ای است که به خودش نارنجک می‌بندد. یعنی می‌بیند دنبال این است که فاصله و شکافی که بین رهبر و امت وجود دارد را هم کاهش دهد، یعنی رهبر خودش را یکی از ملت می‌داند، خودش را خدمتگزار ملت می‌داند. تعارف و کار تبلیغاتی هم نمی‌کند، چرا؟ به خاطر اینکه خود این جامعه به آن الگوی قرآنی برسند - (و نجلعلمه الوارثین) یعنی این مستضعفین، ائمه بشوند و به آن حد از رشد و بلوغ و آگاهی دینی برسند که خودشان بتوانند ائمه بشوند و این افق مطلوب انقلاب اسلامی است. الگویی که انقلاب اسلامی طراحی می‌کند، الگویی است که چند تغییر هم در فرهنگ سیاسی مردم و نظام ایجاد شد، از عامه‌ی مردم خودشان برای تغییر به پا خاستند، فاقده قهرمان بود، همه قهرمان بودند، همه احساس مسئولیت می‌کردند. مردم منتظر کسی نشدند، بلکه تغییر را از وجود خودشان شروع کردند و از وجود خودشان که تغییر را شروع کردند بعد در سطح جامعه گسترش پیدا کرد. این اتفاقات افتاد و نگرش مردم عوض شد. مردم احساس توانمندی کردند.

مردمی که احساس حقارت و ضعف کنند که نمی‌توانند انقلاب کنند. مردمی که احساس حقارت و ضعف کنند که نمی‌توانند جنگ را اداره کنند. در طول بیست و پنج سال مبارزه و حکومت داری ایشان یعنی در طول سال‌های ۴۲ تا ۶۸، امام به دنبال تحقق این نظریه بودند که تغییر در درون مردم نهفته است و همه کاره مردمند. این مردمند که انتخاب درست می‌کنند و در آن انتخاب اصیلی که قرآن مطرح می‌کند (اما شاکرا و اما کفورا) این مردمند که راه شکرگزاری و راه بندگی خدا را انتخاب می‌کنند. در آن مسیر حرکت و خطاهای خودشان را برطرف می‌کنند. حتی تمسک آن‌ها به ولایت حقه‌ی الهیه هم به معنای اطاعت و بندگی و در واقع سرسپردگی نیست، به معنای تسلیم تفکر حق شدن است و به همین خاطر خودشان را قدرتمند می‌دانند. امام جمله‌ای دارند که می‌فرمایند: اگر خود را بشناسید و به خدا توکل کنید قادر به انجام هر کاری خواهید بود. امام دنبال تزریق این تفکر به ذهن مردم بودند و مثال آن خود انقلاب و نحوه‌ی اداره‌ی جنگ بود. این تغییر بزرگی است، در طول چند هزار سال تاریخ سیاسی ایران ما اولین بار شاهدیم که نظامی می‌آید و می‌خواهد خودش را از موضع بلندی و استقلال و قدرت پایین بیاورد و مردم را به موضع قدرت برساند. این یکی از مهمترین تغییراتی بود که انقلاب اسلامی در فرهنگ سیاسی مردم و در نظام سیاسی ایران ایجاد کرد. البته باز هم می‌گویم هنوز این

تغییرات کامل نشده است. به همین دلیل چون کامل نشده ما گاهی اوقات شاهد رفتارهایی شبیه ایران قبل از انقلاب و نظام سیاسی استبدادی آن هستیم مثلاً این که فرض کنید برای خیلی‌ها هنوز رئیس جمهور خیلی مهم و همه کاره است، دولت همه کاره است، همه چیز را از دولت می‌خواهند. منشأ هر تغییری را دولت می‌دانند. هر تحولی را از جانب دولت تقاضا می‌کنند. خودشان رو صرفاً در مقام تقاضاکننده و دولت را در مقام فعال ما یشاء می‌دانند. همه‌ی تغییرات را به دولت نسبت می‌دهند. اگر در دورانی اتفاقاتی رخ دهد. همه آن اتفاقات زیر نظر رئیس جمهور آن دوره است! چه خوب چه بد، این‌ها نگاه‌های انحرافی است که یادگارهای آن دوران حاکمیت پادشاهی در جامعه‌ی ماست و قاعدتاً باید به دنبال تکمیل آن تغییراتی باشیم که نظام اسلامی به دنبالش بوده که اگر تکمیل شود، دیگر آن بقایای تفکرات قبل از انقلاب هم به فراموشی سپرده می‌شود.

ما با یک ساختاری از جنس سیاست مواجهیم که حالا بهترین تعبیر برای آن همان نظام ولایی است که هم پیش از انقلاب در جریان بوده و هم پس از انقلاب در جلوه‌های دیگر نمایان شده است. آن تشکیلات ولایت‌مدار منجر به انقلاب شد و پس از انقلاب هم باز این جایگاه ولایت است که قرار است حرکت ما به سمت تمدن اسلامی را سر و سامان و محور اصلی قرار گیرد؛ حال این نظام ولایی باید چگونه سامان یابد. این حکومت مبتنی بر امامت و با حضور امت که در مقابل حکومت سلطنتی و طاغوتی قرار می‌گیرد، چه مشخصه‌هایی دارد.

نظام ولایی را اگر ادامه‌ی مسیر امامت شیعه بدانیم این نگاه اصلاً به دنبال برتری خودش در بین جامعه نیست، بلکه به دنبال رشد جامعه است. یعنی نگرش ولایی به تبع نگرش امامت که اسلام ناب هم همین نگاه را دارد به دنبال این است که همیشه دست جامعه را بگیرد و مسیر رشد و تکامل را به جامعه نشان دهد و جامعه با همت خودش این مسیر را طی کند. در چنین حالتی دیگر برتری و استیلا وجود ندارد. ببینید بعضی وقت‌ها گفته می‌شود که آیا ولایت فقیه دیکتاتوری نیست؟ می‌پرسیم چرا؟ می‌گویند چون همه‌ی قدرت در ولایت فقیه متمرکز شده و ولایت فقیه هر چه بگوید مردم باید بگویند چشم. این نگاه کج و خیلی غلط است. ولایت فقیه با عقول مردم مرتبط است و اجبار فیزیکی در ولایت فقیه معنی ندارد. ولی فقیه کسی است که سخنگوی دین مردم است، استدلال می‌کند و مواضع دین را در هر عرصه‌ای مشخص می‌کند تا مردمی که دین رو پذیرفتند عقاقلانه و آگاهانه سخن دین را بشنوند و بر اساس آن منطق درونی دینیشان، آن را بپذیرند و براساس سخن دین رفتار کنند. خود ولی هم همانند مردم مطیع دین است. در این جا فقط خداست که دست بالا را دارد و دین او که برنامه‌ی خداست. همه در برابر دین مساوی و خاضعند و همه عبد و بنده‌اند و جز در برابر دین، در برابر هیچ قدرتی خضوع ندارند، ولی فقیه و نظام ولایی آن، فضایی است که در آن فضا، مردم تکالیف دینی خودشان را پیدا می‌کنند. ولایت فقیه یک تفکر است، یک شخص نیست.

به همین خاطر تا وقتی که این تفکر عرضه می‌شود و عقول مردم با این تفکر ارتباط دارد مسیر رشد و کمال جامعه طی می‌شود و وقتی این



دو نگاه
 هنوز هم نگاه‌های انحرافی که یادگار دوران حاکمیت پادشاهی در جامعه‌ی ماست، وجود دارد. به همین دلیل گاهی شاهد رفتارهایی شبیه به دوران پیش از انقلاب و نظام سیاسی استبدادی آن هستیم؛ مثلاً هنوز برای خیلی‌ها، رئیس جمهور دولت همه کاره است، همه چیز را از دولت می‌خواهند؛ منشأ هر تغییری را دولت می‌دانند و هر تحولی را از جانب دولت تقاضا می‌کنند. خودشان رو صرفاً در مقام تقاضاکننده و دولت را در مقام فعال ما یشاء می‌دانند. اگر در دورانی اتفاقاتی رخ دهد، چه خوب چه بد، همه آن اتفاقات زیر نظر رئیس جمهور آن دوره بوده است! باید به دنبال تکمیل آن تغییراتی باشیم که نظام اسلامی به دنبالش بوده تا بقایای تفکرات قبل از انقلاب به فراموشی سپرده شود

تکامل را کنار می‌گذارند، در واقع مسیر کالانعام بل هم اذل را ورود پیدا می‌کنند که آن اساساً فضای دیگری است. در نظام سیاسی ایران قبل از انقلاب دقیقاً ما شاهد گروه حاکمی هستیم که حکومت را، جامعه را، مردم و کشور را برای منافع خودش می‌خواهد. منافع خودش ارجحیت دارد به هر چیز دیگری. اما نظام ولایی نظامی است که در آن ولی خودش را برتر از مردم نمی‌داند و خودش را عین مردم می‌داند. امام به دنبال این است که هر روز جامعه ارتقا و ریشه پیدا کند تا همگی به آن افق مطلوب دست پیدا کنند. ولی چون بندهی خداست و خودش را بندهی خدا می‌داند به هیچ عنوان خودش را در موضع برتر نسبت به مردم قرار نمی‌دهد. نگاه مردم به ولی نگاه سخنگوی دین و بیان کنندهی دیدگاه‌های دین است. ولی کارشناس دین است و به همین سبب دقیق‌تر از بقیه به دستورات خداوند عمل می‌کند. به‌عنوان یک الگو مطرح می‌شود تا مردمی هم که می‌خواهند دستورات خداوند را بشنوند و عمل کنند، رفتار خودشان را با رفتار این بندهی خدا تنظیم کنند. بندهی که دین را بهتر می‌فهمد و بهتر اجرا می‌کند و این یعنی فقیه عادل، بهتر می‌فهمد می‌شود فقیه و بهتر اجرا می‌کند می‌شود عادل. اینجا اصلاً آن حالت برتری و اشراف و مافوق بودن معنی ندارد.

وقتی ما ولایت فقیه را شبیه نظام‌های قبل از انقلاب می‌کنیم، می‌شود دیکتاتوری، در حالی که اصلاً قدرت این جا وجود ندارد. قدرت از آن خداوند است و جامعه همگی برای پیمودن مسیر تکامل و مسیر بندگی خدا که همان مسیری تکامل است، در قدرت سهیم‌اند. حالا انقلاب اسلامی شروع به نهادینه کردن این الگو در حد خودش کرده است، با این که خود آن را آغاز کرده. از ابتدای نهضت حضرت امام تا سال‌های پس از پیروزی انقلاب به دنبال نهادینه کردن این فضا بود. ببینید الان ولی فقیه در طول چند سال اخیر بیشترین تأکیدش بر علم است، بر تولید علم است، بر عقلانیت است. این تأکید را امام هم از ابتدای نهضت در قالب محور استقلال داشتند. یعنی ابزاری که ولی فقیه در نظام شیعی و طبعاً نظام انقلاب اسلامی دارد ابزار علم است، آگاهی و عقلانیت و بصیرت است. ابزار فیزیکی نیست، تفوق فیزیکی و نظامی نیست و وقتی ولی می‌تواند موفقیت‌آمیزترین حالت خودش را داشته باشد که جامعه بیشترین حد آگاهی را داشته باشد. هر چه جامعه آگاه‌تر باشد ولی فقیه هم موفق‌تر است، چرا؟ چون وقتی نگاه‌ها

و نگرش‌های دینی را مطرح می‌کند جامعه می‌فهمد، جامعه تسلیم و عقلانیت و علم می‌شود نه تسلیم ولی فقیه، چون ولی فقیه خودش هم بندهی خدا و منتقل کنندهی نگرش‌های دینی است. در چنین فضایی جامعه دیگر تسلیم قدرت برتر سیاسی یا فیزیکی یا نظامی نیست. اتفاقاً در مقابل قدرت سیاسی و فیزیکی واکنش نشان می‌دهد. جامعه تسلیم حقانیت می‌شود، چرا؟ چون در واقع اول حقانیتی که از آن در نظام ولایی صحبت می‌شود دین خداست و این دین چون دین خداست سرچشمه‌ی آگاهی و علم و بصیرت و عقلانیت و تفکر است و مردم تسلیم آن عقلانیت و تفکر می‌شوند نه تصمیم شخص، اصلاً شخص اهریتی ندارد. ببینید حضرت امام می‌گویند: با رفتن یک خدمتگزار خللی در اراده‌ی آهنگین جامعه ایجاد نمی‌شود، یعنی می‌گویند من بروم اهمیتی ندارد، تفکر است که باید بماند. به همین خاطر اگر ما یک مقداری مفهوم ولایت را دقیق بفهمیم، دیگر هیچ شباهتی بین دو مفهوم، مفهوم نظام‌های حاکم، مسلط و سیطره‌جوی قبل از انقلاب، با نظام ولایی پیدا نمی‌کنیم. نظام ولایی مهم‌ترین شاخصه‌اش مسئولیت و اقتدار همگانی است. دولتی به وسعت ۷۵ میلیون نفر که کسی کارمند دولت نیست. بلکه دولت در ذهن مردم جاریست. حاکمیت در ذهن مردم جاری است. هر کس مسئولیت خودش را به نحو احسن انجام می‌دهد و سعی می‌کند که حوزه‌ی استطاعتش را بیشتر کند تا حوزه‌ی مسئولیتش هم بیشتر شود.

مسئولیت‌پذیری افزایش پیدا می‌کند، مشارکت صد در صدی است. اصلاً غیر از الگوی مشارکت انقاف نمی‌افتد، مثل جنگ، جنگ مشارکت مستقیم مردم بود در مقابله با دشمنان خدا، قهرمان جنگ مردم بودند، اداره کنندگان جنگ مردم بودند و حاکمیت صرفاً هماهنگی ایجاد می‌کرد. مردم کمک‌های اقتصادی به جبهه می‌کردند، خودشان در جبهه حضور پیدا می‌کردند، هر موقع که کار جنگ می‌خواستند و بار جنگ بر زمین می‌افتاد مردم بودند که برمی‌داشتند. بچه‌های مردم بودند که برمی‌داشتند، حاکمیت هم صرفاً هماهنگ کنندهی پتانسیل‌های مردم بود و نه بیشتر. جهادسازندگی به‌عنوان یک الگوی مطلوب عدالت‌گستری و آبادانی در کشور هم الگویی همین بود، در ابتدای آن و قبل از این که تبدیل به اداره بشود. نهضت سواد آموزی هم اینچنین بود، ببینید امام می‌گوید ایران را سراسر مدرسه کنیم. هر کس که سواد دارد باید به بقیه سواد یاد

دو نگاه

نظام ولایی نظامی است که در آن ولی خودش را برتر از مردم نمی‌داند و خودش را عین مردم می‌داند. امام به دنبال این است که هر روز جامعه ارتقا پیدا کند، تا همه به آن افق مطلوب دست یابند. ولی چون بندهی خداست و خودش را بندهی خدا می‌داند، به هیچ عنوان خودش را در موضع برتر نسبت به مردم قرار نمی‌دهد. نگاه مردم به ولی، نگاه سخنگوی دین و بیان کنندهی دیدگاه‌های دین است. ولی کارشناس دین است و به همین سبب دقیق‌تر از بقیه به دستورات خداوند عمل می‌کند. او به‌عنوان یک الگو مطرح می‌شود تا مردمی هم که می‌خواهند دستورات خداوند را بشنوند و عمل کنند، رفتار خودشان را با رفتار این بندهی خدا تنظیم کنند. بنده‌ای که دین را بهتر می‌فهمد و بهتر اجرا می‌کند و این یعنی فقیه عادل، بهتر می‌فهمد؛ اینجا اصلاً آن حالت برتری و اشراف و مافوق بودن معنی ندارد



بدهد، حاکمیت پس چی کاره است؟ امام میگوید خودتان حاکمیتید. هر کس که سواد دارد به بقیه‌ی بی سوادها، سواد یاد بدهد، همه باسواد می‌شوند. لازم نیست ما یک دستگاه دولتی داشته باشیم، علی ای حال فهم این قضیه یک مقداری سخت است چون ما متاسفانه در طول چند هزار سال گذشته عادت کردیم کسی کارهای ما را انجام بدهد، کسی بالا دست ماست که عاقل تر از ماست، با فهم تر از ماست. کسی که حتی به نوعی می‌تواند رزاق ما باشد، کسی که می‌تواند قادر متعال باشد، فعال ما یشاء باشد، ما نقش خدایگانی و ظل الهی به حکومت می‌دهیم. این تفکری است که جزء این میراث‌های طاغوت است و باید حذف کنیم. وقتی مثلاً یک کسی می‌گوید که هدیه‌ی یک میلیون تومانی رئیس جمهور به نوزادان، این خبری است که چند روز پیش اعلام کردند، این باقی مانده‌ی تفکرات طاغوت است.

مگر رئیس جمهور از اموال شخصی‌اش می‌دهد. این خیلی غلط است. یا هدیه‌ی دولت به مردم، دولت چیزی ندارد به مردم بدهد. این تفکر طاغوتی است. هدیه‌ی دولت به مردم نداریم. امام می‌گوید من خدمت گزارم، مگر خدمت گزار چیزی به بالا دست خودش هدیه می‌دهد؟ امام می‌گوید من دنبال این هستم که مردم آقا باشند، مردم سروری نداشته باشند غیر از خودشان، تنها کسی که حق سروری به مردم دارد خداوند متعال و دین خداست که برتر است. اما دیگر کسی حق برتری ندارد. وقتی امام می‌گوید من خدمت گزارم و از موضع خدمت‌گزاری صحبت می‌کنم دیگر کسی حق ندارد بیاید و مثلاً بگوید هدیه‌ی دولت به مردم، هدیه‌ی رئیس جمهور به مردم، هدیه‌ی وزیر فلان به مردم. اینها پس مانده‌های نگاه‌های طاغوتی است که باید حذف شود. نه دولت می‌تواند آزادی به مردم بدهد و نه دولت می‌تواند سهام عدالت به مردم بدهد. این نگاه‌ها نگاه‌های طاغوتی است که هنوز حاکمیت را برتر از جامعه می‌داند. نگرش انقلاب اسلامی به دنبال این بود که بگوید هر اتفاق مثبتی که برای مردم رخ می‌دهد از جانب خود مردم است و هر اتفاق منفی که برای مردم جامعه پیش می‌آید از جانب خودشان است. خودشان باید به سمت رشد حرکت کنند تا اوضاع‌شان هر روز بهتر از دیروز بشود.

برخی یک طیف و دوگانه‌ای ترسیم می‌کنند که بر اساس آن دموکراسی کاملاً در مقابل نظام‌های دیکتاتوری قرار می‌گیرد، این دوگانه سبب می‌شود که همه نظام‌های سیاسی را در نسبت با این طیف تفسیر کنند و نتوانند خارج از این نظام‌های دوگانه، نظامی با حالت دیگر را تصور کنند و تمام نظام‌های سیاسی را در این دو گروه عمده جای می‌دهند. این کار چه دشواری‌ها و آسیب‌هایی در درک نظام‌سیاسی انقلاب اسلامی پدید می‌آورد؟

این یک نگاه کاملاً غیر علمی است. یک کسی می‌آید برای توصیف جامعه‌ی غرب دو الگو می‌تراشد و بیان می‌کند: توتالیتراریسم و دموکراسی و می‌گوید همین است و بس. ما می‌گوییم این بستن باب علم است و چه کسی این حصر را قرار داده است؟ حتی نظام غرب هم ممکن است الگوی سوم، چهارم و پنجمی داشته باشد، عقل بشر که منتها ندارد، علم هم منتها ندارد. وقتی می‌گویید در دنیا دو نوع نظام بیشتر وجود ندارد، این حصر، حصر عقلی که نیست. ببینید ما می‌گوییم در دنیا دو زمان بیشتر وجود ندارد یا شب یا روز و حد ثالثی وجود ندارد، یا می‌گوییم یک شیء خشک است و یا تر، این حصر عقلی است و یا خطا یا درست این نیز حصر عقلی است. اما ابداعات ذهنی ما که حصر عقلی ندارد. یک آقای نشسته، ده‌ها آقا، صدها اندیشمند نشستند در مغرب زمین و گفتند حکومت تمامیت‌خواه و توتالیتر و دیکتاتور و از طرف دیگر حکومت مشارکتی با الگوی انتخاباتی مثلاً می‌شود دموکراسی. خوب این یک تقسیم‌بندی است، یک تقسیم‌بندی ذهنی و ممکن است انسان دیگری بیاید و فکر کند و مثلاً مدلی را عرضه کند و در آن صد

نوع حکومت باشد. این خیلی نگرش کوتاه بینانه و غیر علمی است که بگوییم هر چه که توتالیتر نباشد دموکراتیک است. می‌گوییم کی گفته این را؟ و ما ممکن است اصلاً توتالیتر را داشته باشیم و دموکراتیک هم داشته باشیم. حتی ذهن ما این خلأ را داشته باشد که پنج مدل دیگر هم بسازد، حالا اصلاً یک نکته‌ی مهم دیگر هم هست، اینکه اصلاً این الگوها برای جوامع غربی ساخته شده‌اند و قرار نیست صادق باشد. ما آدم‌های دیگری هستیم، مبانی ما فرق می‌کند، فرهنگ ما فرق می‌کند و معتقدات ما فرق می‌کند. به همین خاطر است که امام می‌آید می‌گوید که دموکراسی در اسلام مندرج است و ما از دموکراسی بهتر داریم. نمی‌گوییم ما دموکراتیکیم، می‌گوییم ما بهتر از آن را داریم و بعد می‌گوید اگر دموکراسی این حقوق را برای مردم قائل است، حقوقی که ما در اسلام برای شهروندان و انسانها قائلیم به مراتب بسیار بیشتر از دموکراسی است؛ حرمتی که در اسلام برای شهروندان قائلیم بسیار بیشتر از حرمتی است که دموکراسی برای انسان قائل است؛ محدودیت‌هایی که اسلام دارد بسیار کمتر از محدودیت‌هایی است که دموکراسی برای انسان قائل است، منتها الگوی دینی را باید برویم بشناسیم.

چون دین را نمی‌شناسیم، می‌گوییم در دنیا چند نوع مدل هست؟ خوب دو تا، دموکراسی و توتالیتر، توتالیتر بد است پس دموکراسی خوب است. نه اصلاً اینطور نیست. این ناشی از یک نگرش دگم غیر علمی متحجرانه است که احساس می‌کند اگر سیصد سال پیش یک اندیشمندی گفته دو تا الگوی حکومتی داریم فقط همون دو تا است و امکان اضافه شدنش وجود ندارد. حتی در نگاه متدولوژیک غربی هم این نگاه متحجرانه است. ببینید در نگاه غربی هم حداقل ما می‌بینیم که تقدس وجود ندارد، یک دانشمندی می‌گوید دو تا الگو، دانشمندی دیگر سه تا الگو را می‌گوید. دانشمند بعدی می‌آید یک پارادایم را می‌شکند و می‌گوید نه خیر هست تا الگو. این یک نگاه عوامانه و غیر علمی است و الا از لحاظ علمی در این ادعا دو اشکال وجود دارد: یکی این که ما خودمان را بخواهیم فقط در دو الگو منحصر بکنیم و این یعنی سرتور شدن عقل بشر، نازایی عقل بشر که درست نیست. یکی هم اینکه اصلاً قرار نیست ما خودمان را با الگوهای غربی ببینیم چرا؟ چون آن الگوها اصلاً برای توصیف جامعه‌ی ما ساخته نشدند. کشتش توصیف جامعه‌ی ما را ندارند. آن‌ها برای توصیف جوامع خودشان در مقاطع خیلی خاصی ساخته شدند که اتفاقاً همیشه هم جوامع خودشان را توصیف نمی‌کنند. یعنی قدرت توصیف و توجیه جامعه‌ی خودشان را به شکل کامل ندارند. ما باید از این نگاه متحجرانه فاصله بگیریم.

مفاهیم و نهادهای غربی مثل مجلس و پارلمان، تفکیک قوا، انتخابات... در این میان چه جایگاهی دارند؟ چگونه در نظام‌سیاسی پس از انقلاب جای گرفته‌اند؟

ممکن است این‌ها را از الگوهای رایجی که در جهان است گرفته باشیم. اصلاً هم نمی‌گوییم که شیوه‌ی خوبی است. چون خلأ تاکتیک داشتیم این را از آن‌ها گرفته‌ایم. اما بایستی به این سمت برویم و این امکان هم موجود است که بتوانیم الگوهای خیلی بهتر از الگوهای رایج داشته باشیم. یعنی تفکیک قوا که آخر ذهن بشر نیست، پارلمان همین‌طور. ذهن فعال است و می‌تواند الگوهای خیلی بهتری داشته باشد. ما می‌توانیم منبعث از دین‌مان در چارچوب مبانی دینی، الگوهای بهتری بدهیم. از تفکیک قوا بهتر، از نظام پارلمانی بهتر. ما الگوهای کامل‌تر و بهتری را می‌توانیم عرضه کنیم. فعلاً چون خلأ روشی داشتیم گفتیم خیلی خوب، پارلمان و تفکیک قوا و انتخابات را از الگوهای که در دنیا رایج است کپی برداری می‌کنیم. اما این دائمی نیست، نباید هم دائمی باشد. اگر غربی‌ها فردا آمدند و الگوهای پارلمانی را تعطیل کردند ما باید چه کنیم؟ نباید که خاک عزا به سرمان بریزیم. باید خودمان به این سمت برویم که الگوهای منبعث از دین‌مان را بسازیم و اجرا کنیم.

دو نگاه

ابزاری که ولی فقیه در نظام شیعی و انقلاب اسلامی دارد ابزار علم، آگاهی و عقلانیت و بصیرت است. هر چه جامعه آگاه‌تر باشد، ولی فقیه هم موفق‌تر است، چرا؟ چون وقتی نگاه و نگرش‌های دینی را مطرح می‌کند جامعه می‌فهمد، جامعه تسلیم عقلانیت و علم می‌شود نه تسلیم ولی فقیه، چون ولی فقیه خودش هم بنده‌ی خدا و منتقل‌کننده‌ی نگرش‌های دینی است؛ جامعه تسلیم حقایق می‌شود